

نقش افعال در زبان فارسی

۱- بعض افعال در زبان فارسی صرفا بر وجود دلالت دارند و غالبا " بعنوان ربط در جمله‌های اسنادی بکار میروند و عبارتند از صیغه‌های: استن ، بودن ، شدن . افعال دیگری هم از قبیل گشتن و گردیدن ، آمدن وجود دارند که علاوه بر معنی اصلی خود گاهی بصورت فعل معین آورده میشوند .

خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند
۲- بعض افعال علاوه بر نقش اصلی خود بعنوان فعل معین در صرف افعال دیگر بکار میروند مانند بودن (گفته بود) ، شدن (گفته شد) ، خواستن (خواهم خواست) ، توانستن (توانم گفت) ، یا رستن :

خنک آنکه در خانه دارد نبید
سرگوسفندی تواند برید
۳- افعال از نظر معنی دو نوعند یکی آنها که تنها دارای فاعلند و احتیاج بمفعول ندارند : رفتن ، خوابیدن . دیگر آنها که علاوه بر فاعل دارای مفعول هستند : دیدن ، برداشتن . نوع اول را لازم و نوع دوم را متعدی میگویند .
افعالی هم هستند که هم لازم و هم متعدی بکار رفته‌اند مانند آموختن ، افروختن ، آمیختن ، سوختن و امثال اینها .

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست
خام بدم پخته شدم سوختم

* * *

۴- افعال لازم را با افزودن " آید " یا " آیدن " بریشه امر متعدی میسازند مانند : سوزانیدن .
یا غایب از نظر بخدا میسپارم
جانم بسوختی و بدل دوست دارم
یا آوری : این قبیل افعال را امروزه گاهی در مورد متعدی با افزودن " آیدن " بریشه

۴- افعال لازم را با افزودن " آیدن " یا " آیدن " بریشه امر متعدی میسازند : دویدن - دوانیدن
نشستن - نشانیدن ، جهیدن - جهانیدن .

۵- افعال از نظر صرف دو نوعند یکی افعال بکریشه‌ای که تمام صیغه‌های ماضی و

مضارع آن از یک‌ریشه ساخته میشود مانند کشیدن ، خمیدن ، گزیدن .
 دیگر افعالی که دارای دوریسه هستند ریشه مشتقات ماضی و ریشه مشتقات مضارع مانند :
 (پخت-پز) ، سوخت-سوز ، تاخت-تاز ، ریخت-ریز ، گست-گسل ، نشست-نشین ،
 دید-بین ، بود-باش ، کرد-کن .
 ع- بعض افعال دارای بیش از یک شکل اند مانند : رستن ، رهیدن-گستن ، گسلیدن-
 آراستن ، آرائیدن-خفتن ، خوابیدن .

۷- دوسه فعل ریشه مضارعشان دارای دو صورت است : بودن-باش بود
 بود آیا که در میکردها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند

* * *

باشد شی که انجمن من را خلیج کند بگونه نو شادی
 یا کردن - کن - کر :

منادی میکرو شهری بشهری وفای گل‌نزاران هفته‌ای بی
 چند فعل ریشه مضارعشان معلوم نیست انشا‌ختن بمعنی نشانیدن ، گاشتن بمعنی گردانیدن
 گرفتش دم اسب و بر جای داشت زبالای سر چون فلاخن نگاشت
 (اسدی)

بعض افعال در قدیم معمول بوده و امروزه متروکند مانند : آجیدن ، آژیدن ، آهیختن ،
 آزاریدن ، آشکوخیدن ، آغازیدن ، آعالیدن ، آلفتن (آشفتن) ، آردن (آوردن) ، آرستن
 (= توانستن) ، آگستن (آویختن ، چخیدن)

همه موبدان سرفکنده نگویند چراکس نیارست گفتن که چون
 ۹- بعض افعال بدو صورت سالم و مخفف بکار میروند مانند : افتادن ، فتادن ، افکندن ،
 فکندن - آموختن ، آمختن :

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
 ۱۰- بعض افعال با اختلاف حرکت معنی مختلف دارند و معمولا این قبیل افعال از
 یک‌ریشه نیستند مانند بشولیدن (بفتح اول) بمعنی حرکت دادن و بشولیدن (بکسر اول)
 بمعنی درمانده و پریشان شدن- نوشتن (بفتح اول) بمعنی نوردیدن و نوشتن (بکسر اول)
 بمعنی معمول- گزیدن (بفتح اول) ، نیش زدن و گزیدن (بضم اول) انتخاب کردن .
 کشتن (بضم اول) و کشتن (بکسر اول)- رفتن (بفتح اول) (رفتن (بضم اول)
 ۱۱- بعض افعال از حیث معنی مترادفند و اگر خصوصیتی در معنی داشته‌اند امروزه
 از میان رفته همچون افعال آشامیدن و نوشیدن - آشفتن و آلفتن- آگستن و آویختن-
 گشتن و شدن .

و گاهی مترادف آنها از ترکیب بدست میآید مانند کردن - بجا آوردن ، ساختن - درست کردن ، آختن - برکشیدن ، پریدن - پرواز کردن ، افراشتن - بلند کردن .

تذکر: در زبان دری قدیم افعال متعدی را غالباً بصورت مرکب بکار میبردند مانند: گرفتن ، گرفته داشتن ، گفتن - گفته داشتن ، نوشتن - نوشته داشتن ، و این رویه اکنون در افغانستان معمول است .

۱۲- غالباً از اسم معنی خواه فارسی - یا غیر با اضافه کردن علامت مصدری "ایدن" یا آخر آن مصدر مجعول میساختند مانند رنج ، رنجیدن - جنگ ، جنگیدن - بلع ، بلعیدن رقص ، رقصیدن .

بنگاه اوسپناه زمستان بفارتید
بالشکری گزاف سیاهی گزافه کار
طرزی افشار دیوانی دارد که غالباً در اشعار آن از افعال جعلی استفاده کرده :

مبادا که از من ملولیده باشی
حدیث حسودان قبولیدم باشی
نخواندی تو درس محبت چه سود
فرو عیده باشی ، اصولیده باشی

۱۳- افعال از نظر معنی دو قسمند ، یکی افعالی که تنها با داشتن فاعل و مفعول معنی آنها کامل میشود ، دیگر افعالی که علاوه بر فاعل و مفعول احتیاج بقید دارند : حسن بیمار گشت ، خدا حسن را بیمار کرد .

کلمه "بیمار" برای دو فعل گشتن و کردن در اینجا قید است . اولی قید فاعل ، دومی قید مفعول .

در اینجالاتم است یادآور شویم که در زبان مردم افعالی موجود است که در زبان فارسی ادبی باید از آنها استفاده کرد :

تمبیدن - لمبیدن ، وورقلپیدن - پلکیدن ، تارانیدن - فس فس کردن ، مس مس کردن - هو انداختن - چوافتادن

با قدی همچو سرو بالیده
سینه‌ای داشت ورقلمبیده

۱۴- افعال از نظر شکل دو نوعند : افعال بسیط و افعال مرکب .

افعال بسیط آنهاینند که از یک کلمه درست شده‌اند مانند گفتن ، رفتن .

افعال مرکب آنهایند که از یک کلمه بیشترند .

افعال مرکب پنج قسمند :

۱- مرکب از فعل و پیشوند : برگرفتن ، در آمدن .

غالباً پیشوندها در ترکیب افعال بمعنی کمک بسیار میکنند مثلاً "برآمدن" را در نظر

بگیریم که دارای معانی زیر است : روا شدن : حاجت او برآمد - طلوع کردن ، خورشید از

مشرق برآمد - بالا رفتن ، بر بام آمد - گذشتن : چندی برآمد و از او خبر نرسید .

یادر آمدن بمعانی: بیرون آمدن ، روئیدن ، داخل شدن و امثال اینها .
از در درآمدی و مناز خود بدر شدم .

۲- مرکب از فعل و قید: باز آمدن ، پیش آمدن ، فرورفتن ، فرارسیدن .
مثلا باز آمدن بمعانی: دوباره آمدن ، برگشتن ، فرارسیدن و امثال اینها آمده .
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان رها کرده خوی پلنگی
۳- مرکب از فعل و مفعول صریح: دل دادن - پاکشیدن - دست زدن - سرکشیدن -

چشم پوشیدن .

در اینجا لازم است یاد آور شویم که از ترکیب چند فعل محدود با اعضای بدن اقسام مختلف فعل با معانی کنائی بدست میآید و در ذیل بآن اشاره خواهیم کرد .

۴- مرکب از فعل و مفعول بواسطه: بدر رفتن - از راه بردن - در کار بودن - بکار آمدن
زدستم برنمیآید که بی یاد تو بنشینم .

۵- مرکب از فعل و یک کلمه عربی و غالبا "این کلمه عربی یا مصدر است: اخراج کردن ، استعمال کردن ، تعظیم نمودن ، انقباض یافتن ، خشونت کردن ، رأفت داشتن ، احرام بستن ، و یا صفت که غالبا "فاعل و مفعول و یا صفت مشبیه است: مقتدر بودن ، ظاهر شدن ، مهیا کردن ، منقبض شدن ، خارج کردن .

رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما فرمای خدمتی که بر آید زدست ما
تذکرا) گاهی اجزای فعل مرکب بضرورت شعری جابجا میشوند مانند این شعر
فردوسی که بضرورت "پدید آمد" ، "آمدید" شده: یکی بچه فرخ آمد پدید .

۲) افعال مرکب از حیث جابجا شدن اجزا سه نوعند
اول افعالی که جز پیشوند "می" ، "به" ، "مه" ، "و" و "نه" و فعل معین خواستن بین اجزای آن چیزی فاصله نمیشود مثلا در "برگشت" و "برخواست" میتوان یکی از پیشوندهای مذکور را فاصله آورد و گفت: برگشت یا برخواست ، برمیخواست ، برخواهد گشت .

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
دوم افعالی که علاوه بر پیشوندهای مذکور ضمیر پیوسته غیر فاعلی نیز فاصله میشود مانند باز گردانید که میتوان گفت بازش گردانید .
تمام افعال مرکب متعدی از این قبیلند :

ایماه گرشی بدیارش گذر کنی بازش بگو حکایت شب زنده داریم
سوم افعالی که مقید بقیدی نیستند و در موقع لزوم بین اجزایشان هر کلمه ای میتواند فاصله شود ، مثلا دل بستن یا تن دادن . میتوان گفت دل باو بست یا تن بذلت داد .
۱۵- گفتیم که در افعال مرکب افعالی که جزء مقدم آنها اسامی اجزای بدن انسان

است دارای موقعیتی خاص هستند و معانی کنائی بسیاری از این قبیل افعال بدست میآید؛ مثلا سرزدن، سرافراختن، سر نهادن، گردن کشیدن، روانداختن، پهلو زدن، تن زدن، دست انداختن، از دست دادن، پا دادن، پا گرفتن، چشم داشتن، ابرو تابیدن، دل دادن، دل نهادن.

بر سر آنم که گرز دست بر آید دست بکاری ز نم که غصه سر آید
بعضی افعال مرکب از سنن و عادات قدیم حکایت میکنند: دست شستن - دامن زدن -
رخت افکندن - بار بستن - بر باد دادن - گلاویز شدن - کشتی گرفتن .

به کوشش بر شاه ایرانیان به بسند کشتی همه بر میان
نظم هست در بنیاد شاهنامه معنی " دست شستن " به چیزی را " در نیافته بودند
که مقصود اقدام کردن بآنست همانگونه که دست شستن از چیزی ترک آن گفتن است و این
دواصلاح از آنجا ناشی شده که در قدیم چون میخواستند بخوردن اقدام کنند اول دست
میستند و پس از صرف غذا که سفره جمع میشد از خوردن دست میبستند و در نتیجه دست
شستن بکاری یعنی اقدام به آن همانگونه که دست شستن از کاری از آن کار دست برداشتن
است .

سزاور تو گرنه چیزیکه پست بکوشیم با آن بشوئیم دست
بعضی افعال بواسطه به و از معنی متضاد میدهند: از دست افتادن، بدست افتادن
از کار برداختن، بکار برداختن - از سر گرفتن (کلاه)، بسر گرفتن - از دست دادن، بدست
دادن - از سرافتادن، بسر افتادن .

۱۶- افعال فارسی غالباً در لغت دارای یک یا دو معنی حقیقی هستند ولی ضمن ترکیب
و بسیاق عبارت معانی گوناگون بخود میگیرند و این یکی از خصوصیات معنوی زبان فارسی
مثلاً کلمه " آراستن " را در نظر بگیریم . این فعل از ریشه " راد " بمعنی " راست " بعلاوه
پیشوند " آ " گرفته شده و در لغت بمعنی زینت دادن بوسیله افزودن بر چیزی مثلاً آرایش
کردن عروس که با اضافه کردن لوازم آرایش صورت میگیرد و نقطه مقابل " پیراستن " است که
زینت دادن بوسیله کم کردن از چیزی است چنانکه سلمانی مویرا بوسیله کم کردن میپیراید .

یکی پهن دشتی بسان عروس بیاراسته همچو چشم خروس
حالا در ترکیب این فعل بمعانی زیر نیز آمده:
۱- آهنگ کردن :

چوسوگندش د خوردده برخاستند سوی خوابگه رفتن آراستند (فردوسی)
۲- نظم و ترتیب دادن :

شاه دیگر روز باغ آراست خوب تختها بنهاد و برگستر دبوب (رودکی)

- ۳- هم آهنگ کردن :
 بیارای باپهلوانی سرود (فردوسی)
- ۴- کردن و بجا آوردن :
 چو بارستم آبم بکین خواستس
 بیابد ترانوحه آراستن (فردوسی)
- ۵- نقش کردن :
 بدادندشان کوس و طبل و درفش
 بیاراسته سرخ و زرد و بنفش (فردوسی)
- ۶- شاد کردن :
 بخوان بریکی جام می خواستند
 دل شاه گیتی بیاراستند (فردوسی)
- ۷- مسلح شدن :
 ز پیش پدر چون بیاراستس
 زلشکر نبرد مرا خواستی (فردوسی)
- ۸- نوازش کردن :
 برو پیش او نیز و بنمای چهر
 بیارای و بیسای رویش به مهر (فردوسی)
- ۹- گفتن :
 یاسخن آرای چو مردم بهوش
 یا بنشین چون حیوانان خموش (سعدی)
- ۱۰- با پیشوند " بر " بدو معنی مصور کردن
 جوانای بر آراست از خویشستن
 و آماده کردن :
 پس آنگه بر آراست کار نبرد (فردوسی)
- همی خورد یک هفته برسوک درد
 همچنین است حال اغلب افعال مخصوصا افعال آوردن ، بردن ، پیوستن ، دادن ، رفتن ، گذشتن ، گردیدن ، نمودن ، کردن و امثال اینها که اکنون از توضیح بیشتر خودداری میکنم و با مراجعه بفرهنگهای بزرگ میتوان این قبیل معانی را بدست آورد .

* * *

دارد تفاوت آب شدن تا گریستن
 بر ماخراج طبع روانی نهادهای
 روز روشن به وداغ شب نار آمد و رفت
 هم خزان هم بهار در گذر است
 غالب دهلوی

ابر اشکار و ماخجل از ناگریستن
 گوهر ز بحر خیزد و معنی رفکر ژرف
 شادی و غم همه سرگشته تراز یکدیگرند
 ریزد آن برگ و این گل افشانند